



2012/12/03

م، نعیم بارز

محترمه هلینه ملکیار

مطالب «چه باید کرد» شما خوب و عالی است، اما!..

نوشته ای در سطح بلند ادبی و محتوای ارزشمند تحت عنوان «چه باید کرد» در «ستون برگزیده های هفته پورتال وزین افغان جرمن آنلاین» که شایسته آن جایگاه بوده به دو بخش به نشر رسیده است. اینجانب نوشته مذکور را با عطف و علاقمندی از نظر گذراندم، اگر بخوایم کل نوشته و در باب خوبی های آن بپردازم در اینجا نمی گنجد، بنا برآن فقط می خواهم به نکات جندی از آن بصورت نقد اشاره های داشته باشم:

صرفنظر از چه باید کرد محمود طرزی، از چه باید کرد لنین یاد آور شوم، که اگر رهنمود دادن به مردم خوب سنجیده و از محک تجربه نگذشته باشد ولو با نیت نیک هم باشد حاصل خوب بیار نمی آورد، چنانکه قبل از چه باید کرد محمود طرزی، لنین کتاب «چه باید کرد» و کتاب های دیگری را با هدف انقلاب و به اصطلاح بخیر طبقه کارگر و زحمت کشان روسیه و جهان نوشت و بالاخره عملاً در روسیه انقلاب کرد ولی نه تنها مردم روسیه بلکه میلیون ها انسان در سراسر جهان و زیادتیر از هر جای دیگر در افغانستان مزه زهر آگین آنرا چشیدند و تا امروز از آسیب آن در امان نیستند.

البته خانم ملکیار چه باید کرد شما کاملاً متفاوت با آن بوده و میدانم که هدف شما بخود آمدن و بخود آگاهی رسیدن مردم افغانستان است، ولی با آنهم جای بحث دارد.

در بخش اول نوشته چه باید کرد در صفحه دوم پراگراف پنجم پرسیده اید:

«آیا به اینکه چه باید کرد؟ اندیشیده اید و یا انداختن بار مسؤلیت بر دوش دیگران، حکومت، پارلمان، همسایگان خارجی و غیره و غیره را ترجیح داده اید و آرامش خاطر و تبرئه تانرا اعتقاد به ناتوانی و بیچارگی خویش یافته اید؟»

محترمه ملکیار لابد مخاطب شما افراد چیزفهم و یا به اصطلاح روشنفکران افغان هستند، مگر آنطوریکه فرموده اید، باید گفت، اگر قشر چیز فهم افغانستان حق پرسیدن و اندیشیدن داشت و متوجه نا توانی و بیچارگی خود شده بود بسیار خوب بود، زیرا درک ضعف های خود، کمبود ها و مشکلات جامعه گام بسیار مهمی از آگاهی و پیشرفت است.

اما شما می دانید که در جامعه قومی قبیله ای ما که در طول تاریخ سنت های سختگیر و دین و مذهب به صورت مستقیم یا غیر مستقیم حاکم بوده، هیچگاه در فرهنگ ما اندیشیدن و پرسیدن به صورت فلسفی جا نداشته، در نهایت فرهنگ ما بیان شاعرانه و محتوای عرفانی داشته امروز هم هنوز نوشته های فلسفی بیان گنگ و ناروشنی دارد و حاوی افکار پیچیده و آمیخته از تفکر دینی - مذهبی است که خواننده توان درک آنرا ندارد.

به واقعیت تا هنوز اکثر مدعیان روشنفکری بروی عواطف و احساسات دنباله رو مکتب ها و ایدئولوژی های بسته و پیرو قشر متحجر بوده و هر بار که به خیال تحول قیام یا کودتا براه انداخته شده نتیجه منفی بیار آمده و متأسفانه بعداً هم متوجه علل شکست و ناکامی های خود نشده اند، معمولاً عامل ناکامی به دخالت خارجی نسبت داده شده و هیچگاه به تحقیق و بررسی دقیق پرداخته نشده است، بدین ترتیب شکست بدنبال شکست و ناکامی ها تکرار شده اند، روشنفکر و چیزفهم افغان بسیار خود خواه و پر مدعا است، فکر می کند همه چیز را می داند و همه باید او را ستایش و تائید کرده و بدنبالش بروند که گاه چنین هم شده است، در گذشته نه چندان دور بخشی وسیعی از قشر تحصیل کرده با خواندن چند جزوه و دو سه کتاب از آثار کمونیزم و بدنباله روی از رهبران انقلاب بدنبال چند نفر آدم سر شناس رفته و شتابزده دست به انقلاب «کودتا» و آدم کشی ها زده اند و

د پانوی شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

همینطور بخشی دیگر به پیروی از رؤسای تنظیم های اسلامی به بیراهه دیگری رفته اند که نتایج فلاکت بار آنرا نیز دیدیم و هنوز هم می بینیم.

نکته قابل بحث اینست که شما عامل فساد جامعه را بیش از هر چیز به نداشتن «تقوا» نسبت داده اید. تقوا از نظر مفسرین و تأویل گران دین، این کلمه «متقی» را به معنی «ترس از خشم و عذاب خدائی و تلاش برای حفظ انسان مسلمان از آن» گرفته اند، البته تقوا به مفهوم غیر مذهبی به مفهوم ارزش اخلاق انسان اجتماعی هم مطرح است، اما سؤال برانگیز است که چرا با وجود این همه تبلیغ در مدت بیش از هزار و چهار صد سال در جوامع اسلامی تا کنون کار آئی لازم را از خود نشان نداده و نتیجه دلخواه تبارز نیافته است، و در سی، چهل سال اخیر که نقش مبلغین مذهبی و حاکمیت های دینی در کشور ما و در کشورهای دور و بر افغانستان افزون شده و علمای دین همواره گفته اند، انسان در پرتو تقوا به مقابل تهاجم شهوات و تجاوز طلبی های خود می تواند خود را نگهداری کند ولی همواره نتیجه معکوس این گفتار به مشاهده رسیده است، خونریزی های بیشمار سوء استفاده جوئی های شخصی، فساد و تجاوز به زن ها و حتی اطفال معصوم به صورت بی سابقه ای در کشور اسلامی ما ازدیاد یافته است، اینکه با وجود وعظ و تبلیغ فراوان تا حال مثلاً در پاکستان، ایران و افغانستان و جاهای دیگر موثر واقع نشده است، باید دریافت که مشکل در کجا بوده؟

توجهات عقلی (اقتصادی، حقوقی، تربیتی، روانشناسی. . .) نفوذ خود را بالای انسان دارند و احتیاجی به بسیج ساختن اصطلاحات مذهبی ندارد، اگر مبلغ مذهبی و هر شخص دیگر وعظ و نصیحت کند مردم عکس العملی را که آنها می خواهند نشان نمی دهند، زیرا مردم حرف هایی را که روحانیون و نخبگان می زنند ولی خلاف آن عمل می کنند، به شک و تردید می افتند و حرف هایی را که با تجربیات عقلی خود شان جور نیاید مورد توجه قرار نمی دهند.

توجه فرمایید، رقابت ها و خشونت های مذهبی شیعه و سنی که در افغانستان تازه آغاز شده است و بیشتر ناشی از سعی نفوذ ایران و عربستان سعودی است، تضاد ها و اختلافات اجتماعی، همه تبدیل به تضاد ها و دشمنی های مذهبی میان مردم خواهند شد که همراه با شدید ترین نفرت ها و کینه توزی ها و عداوت ها تا مدت های دیر بجا خواهد ماند. تجارب تاریخی نشان داده است که جنگ های مذهبی میان جوامع از قساوت مند ترین و غیر انسانی ترین و وحشی ترین جنگها بوده که در این روزها با بیدار شدن این احساسات و پروسه ها در جامعه ما عبارت بندی شده و در قالب جنگ مذهبی از داخل پوهنتون آغاز شده و ممکن بعدها بداخل کوچه ها و شهرها نیز کشیده شود.

لذا به این مسایل نباید سطحی نگریست، تضاد های مذهبی را به مشکل می توان حل کرد، جنگ های مذهبی در هر شکلش صدمه شدید به موجودیت اجتماع، اقتصاد و رشد فرهنگی و صنعت و علم می زند و بالاخره در مرحله نهائی مردم را از دین و مذهب دور می کند و بیزار می سازد و از ارزش و احترام دین می کاهد و این بر ضد منافع روحانیون و خود اهل دین نیز است.

محترمه خانم ملکیار، شما در نوشته تان از بحران امنیتی، اقتصادی، انتخاباتی و سیاسی به عنوان اصل مرض متذکر شده اید، از بحران هایی که نامبرده اید درست است اما اصل مرض نخواهد بود زیرا در هر کشوری پس از جنگ های طولانی و خانمان برانداز بوجود آمدن بحران ها امر طبیعی است مگر مردم با پشتوانه فرهنگ و سیاست آزاد زود علاج بحران و نابسامانی ها را در می یابند، مشکل جامعه ما اینست که از چنین فرهنگ و سیاستی هیچ گاه بهرمنند نبوده و بهمین لحاظ همواره مردم ما پس از هر رویداد ناگوار باین گفته اکتفا کرده، می گویند عاقبت بخیر.

خانم ملکیار شما با حسرت از کمرنگ شدن نقش تصوف و عرفان در کشور سخن گفته اید ولی برداشت خود را از تصوف و عرفان بیان نفرموده اید.

به برداشت من دین عرفانی اراده و کشش حیاتی را وابستگی به امور می داند و وابستگی به امور را مانع رسیدن به وصال قدسی، وصالی که غایت حیات عرفانی است. بدینگونه عرفان چون اراده و کشش حیاتی را سرچشمه نگون بختی وجودی انسان می داند، آنرا نفی می کند و مآلاً انقطاع نهائی از دنیا را به عنوان راه اصول به قدسی در نیستی، یعنی در نفی و رفع فردیت می پندارد.

د پانوی شمیره: له 2 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

غایت حیات عرفانی چیست؟ رسیدن بوصول قدسی و حیات وابستگی به امور را مانع رسیدن به اصول قدسی دانستن و رسیدن بوصول را بدون واسطه پذیرفتن یعنی نه از طریق پیامبر و ارشاداتش، از اینرو عرفان در ساخت درونی خود مطلقاً غیر اجتماعی است. گوشه گیری و پرهیز عرفان از معاشرت در امور نمودار همین است.

البته نوع دیگری از تصوف نیز وجود داشته که معتقد به پیر و مرشد بوده و این بدترین شکل مذهبی و عرفانی است و همچنان بخود فرو رفتن و درون گرایی عرفان و تصوف تا جائیکه تحقیق شده نتیجه جنگ ها و استبداد های حاکمیت های دینی بوده است.

اگر از تصوف گراها انتقاد شود در نهایت ممکن راجع به اسلام و چگونگی زندگی شنیده شود که ما ذات دین را می شناسیم و تفسیری از آن بدست می دهیم که با دانش مطابقت دارد. این جواب ایدئولوژیک بوده و فاقد ارزش نظری است، تاریخ دین و افکار اهل تصوف در برابر ماست و ما دستکم می توانیم خطوط اصلی هویت آن دوران و دوران گروه های اعتقادی بسته و سختگیری در تفسیر، یعنی در خط های فرهنگی مختلف را ترسیم کنیم.

برای اینکه در مورد عرفان به ثبوت سخن گفته باشم، چند نمونه از اشعار شاعران حوزه فرهنگ دری – فارسی را می آورم: عارف سده های چهارم و پنجم هجری، شیخ ابوسعید ابوالخیر که «دل کافر» و نامسلمان را در پشت پرده ظاهر شرعی نیز باز می شناسد، این «دل کافر» را نکوهش کرده می گوید:

گیرم که هزار مصحف از بر داری

با آنچه کنی دل کافر داری

سر را بزمین چه می نهی بهر نماز

آنها به زمین بنه که در سر داری

بابا افضل کاشانی، عارف سده هفتم – بخاطر نرسیدن به آن، دل خود را سرزنش و ملامت می کند:

ای دل تو دمی مطیع سبحان نشدی

از کرده بد هیچ پشیمان نشدی

قاضی و فقیه و مفتی و دانشمند

این جمله شدی ولی مسلمان نشدی.

عمر خیام در باب پوچی زندگی که به زعم وی از نیستی می آید و نیست می شود» چنین می آورد:

دریاب که از روح جدا خواهی رفت

در پرده اسرار فنا خواهی رفت

می نوش ندانی از کجا آمده ای

خوش باش ندانی که بکجا خواهی رفت

باز هم از عمر خیام: ای آنکه نتیجه چهار هفتی (چهار عنصر و هفت ستاره که قدام می شناخته اند):

د پانوی شمیره: له 3 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په څیر و لولئ

و زهفت و چهار دایم اندر تفتی
می خور که هزار باره پیشت گفتم
باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی
دوزخ شرری ز رنج بیهوده ماست
فردوس دمی ز وقت آسوده ماست

از حافظ :

دیشب به سیل اشک ره خواب می زدم
نقشی به یاد خط تو بر آب می زدم

ساختار درونی شعر حافظ.

گل در بر و می درکف و معشوق به کام است
سلطان جهانم به چنین روز غلام است

مولوی که هستی را آفرینش از نیستی می شناسد و میگوید:

مبدع آمد حق و مبدع آن بود
که برآرد فرع بی اصل و سند

سنائی در مورد عقل چنین گوید:

چند از این عقل ترهات انگیز
چند از این چرخ وطبع رنگ آمیز
برون کن طوق عقلانی بسوی ذوق ایمان شو
چه شد حکمت یونان به پیش ذوق ایمانی

و شیخ عطار:

چون عقل فلسفی در علت افتاد
از دین مصطفی بی دولت افتاد
ورای عقل ما را بارگاه است
و لیکن فلسفی یک چشم راه است

عقل را خوار و ذلیل شمردن و فلسفه را چون کور یک چشمه دانستن.

د پانو شمیره: له 4 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په څیر و لولئ

و مولوی که فرهنگ ما از هیبت عرفانی اش به خود می لرزد نهیب زند که:

فلسفی را زهره نی تا دم زند

دم زند دین حقش برهم زند

اینرا مولوی بدرستی گفته که اگر فلسفه زبان بگشاید زبان تکفیر حاکمیت دینی به خدمتش می رسد.

کلیت فرهنگ و سیاست ما دینی بوده، در نثر هم چند نفری مثل فارابی، غزالی، زکریای رازی و دیگران زیاد چیزی بدرد خور خلق نکرده اند. بیشتر با استفاده از اندیشه های «افلاطون» و «ارستو» کوشیده اند آنرا همساز و موافق به دین خود سازند. در عصر مدرن یکی هم چون شلینگ، کانت، هیگل و دکارت و . . . در دنیای اسلام تبارز نکرده است و چه رسد به زمان کوپرنیک، کپلر، گالیلی و نیوتن که پایه گذاران فیزیک کلاسیک هستند و از زمان ماکس پلانک و البرت اینشتین که فیزیک مدرن با آنها شروع می شود و فیزیک است که هر بار با اصلاح بعدی خود در ادامه تحقیقات ها جهان طبیعت را به ما می شناساند.

محترمه خانم ملکیار در نوشته خود از سیکولاریزم سخن گفته آید اما به توضیح آن نپرداخته و راجع به جدائی سیاست از دین توضیحات لازم ارائه نداشته آید، در حالیکه دین و سیاست وقتی به رشد و شگوفائی می رسند که مستقل شوند، هر چیزی موقعی آزاد می شود که مستقل شود، سیاستی که نمی تواند مستقل شود، هیچگاه آزاد نخواهد شد.

عوامل مختلف زندگانی اجتماعی (فرهنگ، هنر، فلسفه، سیاست، اقتصاد، دین) باید هر کدام مستقل باشد و هر کدام در همین استقلال شان، قدرت خود را داشته باشند. ولی به صراحت باید گفت «ایمان و آزادی باهم امکان ندارد، کسیکه به چیزی مؤمن است، آزاد نیست. البته ایمان فقط یک مسئله دین نیست. یک ایدئولوژی نیز می تواند جای ایمان دینی را بگیرد.»

البته ذکر نقل قول بالا به معنی دین ستیزی نیست، دین باید در جامعه جایگاه خود را داشته باشد و سیاست و فرهنگ و اقتصاد و هنر، و غیره نیز جای خود را داشته باشند.

محترمه خانم ملکیار اگر از همه خوبی های نوشته شما یاد آور شده نتوانستم بالاخره خود را ناگزیر می دانم اقلأ نظر مثبت شما را در مورد شرایط اخیر در کشور با همه بدی هایش به عنوان یک فرصت بسیار خوب تاریخی در جهت تغییر و تحول تائید و تمجید نمایم. 2012/11/27

پایان.

د پانیو شمیره: له 5 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ